وضوانها حتی پیوسته شیشی را از هم زوال و رماند و هایستی بود و دو بهشت ترسان اند و هیئت لا خوف علیهم ولا هم یحزنون
محققان تحقیقی این آیه آورده اند که مضمون او مشتمل بشارت و در و بشارت اندراج یافته بشارتیست عوام را بنعیم و جمال کرد
ریاض جنانست و مزرعه ولایت خواص بنعت جمال که بوستان جنانست آن بهشت شوق است و این روضه قرب آن بهشت
زینتست و این کاشن نزهت آن حدیقه ابتهاجست و این حقیقت وصال آن باغ زرع رجاست و آن چاره روح مناجات نعیم
لطف عطاست و آن کشف عطا ثمر آن لطف حظوظ و اقبالست و نتیجه این کشف مشاهده انوار جمال جلال سلطان
العارفین قدس سره و نقل کرده اند که در دنیا بهشتی است که هر که بدو در آید مشتاق آخرت نشود و آن هیئت جز جنت و مرغزار
هر چه حق سبحانه بعینه او کلمه گردد و روح الارواح از ابو علی فاق رحمه الله نقل میکند که بهشت و دوزخ را با ما
کاری نیست زیرا که دل در مشغولی پروردگار هیئت و سر در باطن خویشتن مشاهده دیدار نی بیت تشنه دیدار یار در چند ای
از بهشت : هر که شیرین جوی شد با جوی شیرین کار نیست : در بحر الحقایق آورده که خواص اهل بهشت اند که پیوسته
با شجار توکل و یقین و اظهار صدق و تقوی مراثت آن مکاشفه و مشاهده و معاینه و اشارات و بشارات در سر او نوازنده
آن ذوالمواهب عنایت پروردگار هر زمان میسود و دیگر از منازل احوال ایشان بیرون آید و در هر آنی آغاز حالتی دیگر و وجدی
هر چند لاحق از راه صورت مشابه از روی سابق بود اما از روی معنی بر جهتی میخواهد بود لا تجلی ته فی صورت مرتین
و این بهشتیان خاص را و سر ایرادم خصائص او چند از انکار عیب پاکیزه و از معاینه اعتراض بطیشهن الشق قلوبهم و الاجان ملتقی
معانی و حقایق بر ایشان فایض است نه زبان و دیگران و نه چنان کرده اند و این و آن بجکه بحیض موهبت الهی بخشم غرت فنا
و اسطه ملکی بشری بدیشان رسیده و رشحات از ابو یزید بسطامی قدس سره نقل میکند که شما علم خود را از اسکیر بدزد
بزده و دانش خود را اسکیر هم از زنده و باینده و در حدیث آمده است که علمی که پوشیده است نمیدانند آن را جز علما
بالله و چون بدان ناطق گردند انکار نکنند الا مغروری دور از مرتبه اقتدا و این علمیست که آن را لدنی و وهبی گویند و چون از
مشاهده و عیان بدان رسند آن را دقی و کشفی خوانند بیت گر کنی خدمت بخوانی یک کتیب : علمها نادره خوانی بی کتیب
شد چپ آن کف موسی سوشان : کان فرود آمد ز ماه آسمان : همچو موسی خود کنی یاد چپ : سخره استاد و شاگرد
کتیب : بعد از ذکر معاد که یکی از منهوش یاست نکته از قضا و قدر و شمار از منازل و ولایت میفرماید مشرب بر عمر نمی
که جهال کفر و اهل ایمان موده بودند و آن چنان بود که چون موالی و عبید کافران که آتش انگیز دوزخ خواهند بود آنکه
وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ : در زمره در دشمنو بر چه خورده باشد سفها، قوم گفتند ذکر سوره بقیه را لایق عظمت آن نیست
و چنان مثل زاهد گیرد یا پادشاه نمرد اشیا را این آیه نازل شد که اِنَّ اللّٰهَ لَا يَسْتَحْيِ خدای تعالی ذو نگذارد و آن نکه
شلمدان و گفته اند و چون حق تعالی دو مثل در باب منافقان چنانچه در اول سوره گذشت ایشان لعنة زدند
یعنی خدا است چه بزرگواری حضرت باری از آن زیاده باشد که باستیفا، انا زه نزول امطار مثل زند خدای خواهد

و گرید سبب نزول آن بود که میود در قرآن ذکر کنی بکنوت شنید و منه و زنان با یکدیگر میگفتند این سخنان کلام خدا چه باشد و حق تعالی
بذکر کنوت مگس شکار و مگس مرغ از خواجه حاجت دارد و در جواب ایشان این آیه فرود آمد پس این آیه در دیو است یا منافقان
یا کافران و در تفسیر کبیر آورده میشاید که کنوت بهر سه طایفه داشته باشد جهة آنکه این هر سه قوم در اول این سوره ذکر شده اند
اگر ایمان باشد اتفاق در مقام ابتدا استیذانم بوده اند و هر تقدیر این سخن از روی خدا گفتند چه یقین است و ذکر
ضرب المثل در میان عرب کنی عظمت و حکم از ایشان مثلها بطور حشرات و هوام واقع شده بود و چون اجزای بدن ذباب
و ملیخ بدن فرشت و ضعف بدن بعوضه و مانند این چنانچه در کتب رسایل آمده اگر مثل بحقرات مثلها آورده
شنود و جهة جهل و بحقیقت آن زیرا که تمثیل امریست مستعمل حال مثل در عظمت و حقارت اگر مثل او بحقیر غیر مثلها مثل
باید چنانچه فی الله المثل الاعلی و چون خدای تعالی رضی ثابت مثل علی پس فی الله اگر ایشان را مثل فی خواهد بود بدین
تمسک ایشان زهدان مبهوت ان باطل در هیچ و ضعف بخانه عنکبوت تشبیه کرد و مثال اوهن البیوت لبیت العنکبوت
بنان بچاصل ایشان زود ضعف سست از مکتنی رشته و قال صلی الله علیه و سلم الذباب شیئا لا یستنقذ منه بیان زود که
چون این شما تعبیست پس اِنَّ اللّٰهَ لَا يَسْتَحْيِ بدرستی که خداوند تعالی ترک نکند ما تغیر و تکسایست که در انسان حالی شود از خوف
آنچه بدان خوفی و عیب نه تنی بدو باز کرد و دین سبب آنچه راست باز دارد و خدای تعالی از تغیر و ترس و ذم منقطع
است و حال آنکه حیا صفتیست از صفات او چنانچه در حدیث آمده ان ربنی کریم پس چه این سخنان چنان تواند بود
که مثال این صفتها را مبادی و غایات هست و وصف الحی محمول بر نهایاتست چنانچه در صفت رحمت و غضب گفته شد
و اینجا نیز حیا را مبدا است که آن تغیر است از خوف اشباب قبح بر ترک آن و غایتی که ترک آن قبیحست و مراد اینجا ترک
آن خلقست از حق گفته اند حیا حقیقت مرتبی را که کیفیت آن معلوم نیست و بدو باید که در طلب چگونگی آن تکلف نمود
و یقین دانند که چگونگی ایشان در ادراک کنه صفات حق میسر نیست بیت بدلیل عقل فکر مستقیم کی شناسد صفات
ذات قدیم : وصف خود بخود تواند گفت : این گهر را چنانه نسفت : در کشاف آورده که استیذاء سبیل عادة و طریق
جواب بر سوالست چو در کلام حکمه و برین وجه آمده که اما یستحی رب عز و جل ان یضرب مثلا کهذا پس جواب مطابق سوال
برین لفظ نازل شد که لا یستحی در تحقیق لا یستحی یعنی لا یستنکف در رشته از حیوة که بمعنی انقباض کما قال الله تعالی
وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ یعنی باقی گذارد و خدای تعالی ضرب المثل بر چه خواهد بحقیقت آنست که اطلاق استحیا بر حق تعالی
استعاره است مرزک بسالات و تاثر او صفتش که خدای پاک فرار و اَنْ يَضْرِبَ اگر بیان کند مَثَلًا مثلی بر چه خواهد
و برای هر که باشد ضرب بیان کردنست و ضرب المثل روشنی کردنیدن او باشد پس حق تعالی مثلها بیان میکند
برای اهل عقل و اگر چه باشد مثل بر بعوضة پشه خرد و بعوضة عطف بیانست مثل و ما زاده و در تعالی گیرد و ذکر نمود
با وجود ضعف و بحیثیت تفوقیه و لما صفیانست یا ظرف غریب قدرت و عجایب فطرت و ذو دین ضعفا و بیست